کار- نان-آزادی
حکومت شورائی

کار
سازمان فدائیان (اقلیت)

کارگران سراسر جهان
متحد شوید!

سال بیست و هشتم – نیمه اول مرداد ۸۵

شماره ۴۸۲

راه امپریالیستی خروج از بحران و بن بست اتمی

پرونده ی اتمی جمهوری اسلامی دوباره به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع داده شده است. سه کشور اروپائی، آلمان، انگلیس و فرانسه روز پنجشنبه ۲۹ تیر (۲۰ جولای) طرح یک قطعنامه ی جدید را به شورای امنیت ارائه کردند که در آن قید شده است چنانچه جمهوری اسلامی غنی سازی اورانیوم را تعلیق نکند، با مجازات های "دیپلماتیک و اقتصادی" مواجه خواهد شد.
ارجاع مجدد پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت، بیش از هر چیز بیانگر مناقشه بی سرانجامی ست که مدت هاست میان جمهوری اسلامی وسه کشور اروپائی (آلمان، انگلیس و فرانسه) و بعد آمریکا، روسیه و چین که مجموعا گروه کشورهای (۱+۵) خوانده می شوند، وجود داشته است.
ارجاع پرونده ی اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت در فوریه سال جاری که نقطه ی پایان مذاکرات طولانی وفرسایشی سه کشور اروپائی و جمهوری اسلامی بود، چنین تصور وتوهمی را در پی داشت که این شورا و تصمیمات آن شاید بتواند بن بست مذاکرات رابشکند و به مناقشه اتمی فیمابین فیصله دهد! اما شورای امنیت با یک معضل اساسی دست به گریبان است. ترکیب این شورا و تضاد منافع اعضای آن، این ارگان را از اتخاذ یک تصمیم جدی واحد برای مجازات جمهوری اسلامی از جمله و به ویژه حمله نظامی یا تحریم جدی اقتصادی صرف نظرازعواقب آن، باز می دارد. اتخاذ چنین سیاست ها واجرای چنین روش هائی اگر چه منافع برخی ازاعضای این شورا را تامین می کند، اما منافع برخی دیگر از اعضا را به وضوح زیر ضرب می برد. بن بست مذاکرات جمهوری اسلامی با سه کشور اروپائی، به ارجاع پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت منجر شد. آمریکا تلاش کرد تا با درگیر نمودن تمامی اعضای این شورا، گره این بن بست و کلاف سر درگم مذاکرات را به سود خود بگشاید. ماحصل این اقدام اما چیزی جز ارائه یک "بسته پیشنهادی" به جمهوری اسلامی نبود. بسته پیشنهادی پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت به اضافه آلمان که توسط خاویر سولانا نماینده ارشد سیاست خارجی

درصفحه ۲

جنگ طلبی، ذاتی حکومت اسرائیل

درصفحه ۳

اجرای حکم سرمایه و چشم انداز گسترش خیزش های کارگری

در حاشیه تغییر قانون کار

در ادامه تعرضات مداوم سرمایه علیه کار، هم اکنون یک بار دیگر سخن از تغییر و "اصلاح" قانون کار به میان آمده است. این بار جهرمی، وزیر کار احمدی نژاد صریح تر از گذشتگان خود، خواستار تغییر قانون کار شده وپیشنهاداتی را نیز به مجلس ارتجاع ارائه کرده است. احمد بزرگیان نماینده ی سبزوار در مجلس در گفتگو باخبرنگار ایلنا فاش ساخت که "قراردادهای کار، نحوه تعیین دستمزد ونحوه تنبیهات در محیط های کارگری" از جمله ی مهم ترین پیشنهادات وزیرکار می باشد.(ایلنا– ۵ تیر) اگر چه متون اصلی وجزئیات این پیشنهادات

درصفحه ۴

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن ۸

نگاهی به مبارزات توده ای در تیرماه

سندیکایی که می ماند و بر اراده ی کارگران استوار است

پس از ماه ها سرکوب، به زندان رفتن، تحمل فشار و دربدری، بار دیگر کارگران شرکت واحد که به جرم حق خواهی و ایجاد تشکل مستقل خود از کار اخراج شده اند، در روز ۲۴ تیر در مقابل وزارت کار تجمع کردند. پیش از آن و در روز ۱۵ تیر، سندیکای کارگران شرکت واحد با انتشار اطلاعیه ای ضمن اعتراض به اقدام هماهنگ مدیریت شرکت واحد، شهرداری تهران و شورای اسلامی شرکت واحد جهت اعمال فشار بر برخی از کارگران اخراجی

درصفحه ۵

خلاصه ای از اطلاعیه هاو بیانیه های سازمان ۷

بی قاعده ۷

از صفحه ۱

راه امپریالیستی خروج از بحران و بن بست اتمی

اتحادیه اروپا در ۱۶ خرداد تحویل جمهوری اسلامی داده شد، بازتاب ناتوانی ومعضل درونی این شوراست که ریشه در منافع متضاد اعضای آن دارد. این پیشنهادات که باید توپ مذاکره باجمهوری اسلامی را از زمین اروپا به آمریکا می انداخت، مبتنی بر یک پیش شرط یعنی توقف فعالیت های غنی سازی بود. جمهوری اسلامی مطابق روش همیشگی خود یعنی سیاست وقت کشی و کش دادن قضایا، گرچه از مذاکره با آمریکا استقبال نمود، اما ضمن مبهم خواندن پیشنهادات، تعلیق غنی سازی را که همه ی دعوا ظاهرا برسر آن بود نپذیرفت واز پاسخ رسمی به پیشنهاد دهندگان که اصرار داشتند قبل از برگزاری اجلای هشت کشور بزرگ صنعتی جهان (گروه ۸) آن را دریافت کنند، طفره رفت. تهدیدات و فشارهای مستقسم و غیر مستقیم سیاسی اثری نبخشید. سرانجام اجلاس چهارشنبه ۲۱ تیر وزرای خارجه گروه کشورهای (۱+۵) باحضور سولانا وزیر خارجه اتحادیه اروپا در پاریس، دور باطلی را آغاز کرد. در بیانیه پایانی این اجلاس به این موضوع اشاره شده است که از آنجا که جمهوری اسلامی علاقه ای به یک بحث جدی در مورد مجموعه پیشنهادات این کشورها نشان نداده وهیچ نشانه ی مثبتی در جهت حل بن بست هسته ای دیده نمی شود، پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت ارجاع داده می شود. "فیلیپ دوست بلازی" وزیر خارجه فرانسه در پایان این اجلاس گفت که این کشورها به توافق رسید ه اند که قطعنامه ای را در شورای امنیت پی گیری کنند که تعلیق غنی سازی را الزامی کند ودر صورت عدم پذیرش آن توسط جمهوری اسلامی، اقداماتی را بر اساس بند ۴۱ فصل هفتم منشور سازمان ملل (که تحریم اقتصادی را شامل می گردد) درپیش بگیرند! "بلازی"، ضمن اشاره به صحبت ها وملاقات های مکررو بی نتیجه ی سولانا و لاریجانی گفت: "ما گزینه ای نداریم جز آن که به شورای امنیت سازمان ملل بازگردیم و روندی را که دو ماه قبل به حالت تعلیق در آمد به پیش ببریم."

درواکنش به این تصمیم و در آستانه اجلاس رهبران کشورهای عضو گروه ۸، محمد رضا آصفی سخنگوی وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی گفت، ارجاع پرنده به شورای امنیت مستقل از نتیجه ی آن، مذاکرات را از مسیر خود خارج می کند و از رهبران این کشورها خواست گزینه ی گفتگو را در پیش بگیرند! اجلاس هشت کشور صنعتی بزرگ جهان (گروه ۸) که در ۲۶ تیر (۱۷ جولای) در سنت پترز بورگ برگزار شد، از مجموعه پیشنهادات گروه کشورهای (۱+۵) وتصمیم اخیر آنها مبنی بر ارجاع مجدد پرونده هسته ای جمهوری اسلامی به شورای امنیت به طور کامل حمایت نمود.

جمهوری اسلامی تهدید کرده است چنانچه شورا ی امنیت قطعنامه ای مبنی بر الزام تعلیق غنی سازی صادر کند، به عضویت خود در (NPT) خاتمه داده واز پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای خارج خواهد شد. رفسنجانی پذیرش پیشنهادات را "تسلیم" جمهوری اسلامی خوانده است وهیچیک از مقامات بالای جمهوری اسلامی تعلیق غنی سازی یعنی پیش شرط مذاکره را نپذیرفته اند.

واقعیت آن است که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز به معضل درونی شورای امنیت اشراف دارد وهمانند اعضای این شورا، از مشکلات تصمیم گیری این ارگان با توجه به تضاد منافع پنج عضو دائمی آن با خبر است. اگر بار گذشته ارجاع پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت نتوانست به اتخاذ تصمیمات حادی در مورد جمهوری اسلامی منجرشود و یا مناقشه ی اتمی را از بن بست برهاند، هیچ دلیلی وجود ندارد که این بار چنین کند. بعید است که روسیه وچین با قطعنامه ای که تحریم جدی اقتصادی جمهوری اسلامی راتجویز کند، موافقت نمایند. کما این که طرح قطعنامه ای که هم اکنون میان اعضای شورای امنیت پخش شده است، توسط سه کشور اروپائی آلمان، انگلیس و فرانسه تهیه شده است. دولت آمریکا نیز گرچه از کوشش برای همراه کردن چین و روسیه باسیاست های خود دست برنداشته است اما امیدی به جلب توافق کامل این دو کشور ومعجزه ی قطعنامه شورای امنیت ندارد.

درست بر متن چنین شرایطی است که به اشاره آمریکا یورش های زمینی وهوائی اشغال گران صهیونیست علیه مردم فلسطین و لبنان آغاز می شود و خلع سلاح حزب الله به خواست فوری بوش ودولت اسرائیل تبدیل می شود.دریک سو جورج بوش به صراحت از زدن سوریه و حزب الله ومنزوی ساختن ایران سخن می گوید. تونی بلرودیگرسران ارتجاع امپریالیستی باوی همصدائی می کنند، شایعه پرواز هواپیماهای جنگی آمریکا و اسرائیل بر آسمان ایران پراکنده می شود، ودرسوی دیگرارتجاع اسلامی شاخ وشانه می کشد،خامنه ای ودیگرسران حکومت اسلامی خلع سلاح حزب الله راخواب وخیال می خوانند،حمایت ازحزب الله راپنهان نمی کنندویک دم ازدمیدن درشیپورپان اسلامیسم بازنمی ایستند.درمیان مقامات حکومتی وگروه های طرفداراحمدی نژاد،حتابحث ازاعزام نیروبه جنوب لبنان نیز به میان آمده است. در یک کلام، منازعه برسر دخالت های جمهوری اسلامی وحمایت از حزب الله بالا می گیرد. تو گوئی آگاهانه نقشه ی ماهرانه ای طراحی شده وعمدی در کار است تا آمریکا به یاری دولت صهیونیستی اسرائیل هر طور شده جمهوری اسلامی را عملا درگیر نماید وراهی برای تسلیم وی پیدا کند!

به راستی اکنون که مناقشه اتمی به بن بست افتاده است و کوشش های آمریکا برای پیشبرد اهداف خود و تسلیم نهائی جمهوری اسلامی از طریق شورای امنیت وجلب توافق سایر کشورها به دور باطلی دچار شده و در یک مدار بسته می چرخد، جنگ افروزی و توسعه طلبی و یورش نظامی به فلسطین و لبنان و کشاندن پای جمهوری اسلامی به آن آیا کوششی برای خروج از این مداربسته و بن بست نیست؟

حال که بحران موجود میان آمریکا و جمهوری اسلامی نمی تواند بر وفق مراد دولت آمریکا از طریق شورای امنیت پی گیری شود، تعمیم این بحران به کل منطقه خاور میانه و تبدیل آن به بحرانی بزرگ تر ودرگیر نمودن سایر دولت ها، آیا راه مطلوب امپریالیسم آمریکا برای خروج از این بحران نیست؟

واقعیت آن است که سه سال بعد از یورش نظامی به عراق واشغال این کشور، امپریالیسم آمریکا از پیشبرد اهداف و برنامه های استراتژیکی خود، همچنان عاجز و ناتوان مانده است. عراق که قرار بود دروازه ی "خاورمیانه بزرگ" باشد، به توقف گاه مرگباری برای امپریالیسم آمریکا ومتحدین وی مبدل گشته و رؤیاهای اولیه دولت آمریکا دست نیافتنی تر شده است. امپریالیسم آمریکا همچنین از بهانه جوئی های هسته ای، مناقشه ی اتمی و کشاندن پرونده ی جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل نیز تاکنون طرفی نبسته است. سران ارتجاع امپریالیستی اکنون به این نتیجه رسیده اند که اهداف توسعه طلبانه واستراتژیکی خود را از راه دیگری نیز دنبال کنند ولو این راه در هر گام خویش به بهای جان صدها و هزارها انسان بی دفاع تمام شود.

تجربه ی عملی بارهااین موضوع رابه اثبات رسانده است که امپریالیسم آمریکا برای تأمین منافع ر اهزنانه وغارتگرانه ی خوداز هیچ راهی روی گردان نیست و باگفته ی اخیر کاندولیزارایس وزیرخارجه ی آمریکاکه "جنگ لبنان دردزایمان خاورمیانه ی جدیداست " پرده ها کنارزده شده وهمه ی حرف ها گفته شده است!

جنگ طلبی، ذاتی حکومت اسرائیل

از روز ۲۱ تیر و هنگامی که اسارت دو سرباز اسرائیلی توسط حزب‌الله لبنان اعلام گردید، حکومت اسرائیل جبهه ی جنگ دیگری را در جنوب لبنان گشود. این جنگ به مراتب مرگ بارتر و ویرانگرتر از جنگی‌ست که اسرائیل از روز ۶ تیر در نوار غزه آغاز کرده و همچنان ادامه دارد. در طی دو هفته‌ی اول جنگ در جنوب لبنان دست کم ۴۰۰ غیرنظامی لبنانی کشته، هزاران تن زخمی گشته و بیش از نیم میلیون نفر وادار به ترک محل زندگی خود شده‌اند. آخرین خبرها و شواهد حکایت از آن دارند که ارتش اسرائیل در جنوب لبنان از سلاح هایی که بر اساس کنوانسیون های بین المللی مربوط به دوران جنگ ممنوع هستند استفاده می کند. تصاویری که از کشته‌شدگان و زخمی‌های جنوب لبنان منتشر شده اند و نیز گواهی پزشکان حاکی از آن است که ارتش اسرائیل از هفته ی دوم تجاوزش به لبنان از بمب های حاوی فسفر سفید و اورانیوم ضعیف شده استفاده کرده است. البته متجاوزان آمریکایی نیز از همین نوع بمب ها در عراق و به ویژه فالوجه استفاده کرده و می کنند. هدف جنگ طلبان اسرائیلی وآمریکایی از استفاده از این بمب‌ها نه فقط کشتار وسیع بلکه اثرگذاری روانی بر روی مردمی ست که جان سالم به در می‌برند، زیرا این بمب ها ظاهر مردگان و زخمیان را به شدت کریه و تحمل ناپذیر می‌کند.

رسانه های بزرگ وابسته به سرمایه داری جهانی پس از حمله ی ارتش اسرائیل به جنوب لبنان چنین وانمود می کنند که گویا اسارت دو سرباز، اسرائیل را به پاسخگویی واداشته است و بار دیگر سران کشورهای قدرت مند امپریالیستی هم گفتند که اسرائیل «حق دارد از خود دفاع کند»! اما آیا از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰ که اسرائیل جنوب لبنان را در اشغال خود داشت سربازانی از ارتشش اسیر شده بودند؟ خیر، در سال ۱۹۷۸ سفیر اسرائیل در انگلستان به قتل رسید و دولت اسرائیل به همین بهانه به لبنان حمله کرد. آیا حکومت اسرائیل با آدم ربایی موافق است؟ بلی، در گزارشی که سازمان «عفو بین الملل» روز ۲۶ ژوئن ۱۹۹۸ منتشر نمود، چنین آمده بود:«بر طبق اعترافات اسرائیل، لبنانیان در جنوب این کشور "دستگیر" می شوند تا با سربازان اسرائیلی که در لبنان ناپدید یا کشته شده اند مبادله شوند. برخی از لبنانی ها ده سال است که در انفرادی حبس‌اند.»

حملات فزاینده و گسترش جنگ در خاورمیانه توسط ارتش اسرائیل که از حمایت همه جانبه امپریالیست ها و به ویژه امپریالیسم آمریکا برخوردار است با طرح و برنامه ریزی قبلی آغاز شده است. اسارت یک سرباز در غزه و دو نظامی دیگر در جنوب لبنان بهانه ای برای این جنگ است. وگرنه کیست که نداند چهار یا پنج هزار نیروی مسلح حزب الله لبنان و سه یا چهار هزار موشک بُرد کوتاه که این نیروی ارتجاعی اسلامی دارد با ششمین ارتش دنیا، همانا ارتش اسرائیل و سلاح‌های فوق‌مدرنش و ۲۰۰ کلاهک اتمی آن مقایسه‌شدنی نیستند؟ حکومت نژادپرست اسرائیل از لحاظ درونی با یک رشته بحران های عمیق سیاسی و اقتصادی روبه روست. از نظر سیاسی یک عده از سیاستمداران به رهبری آریل شارون وادار شدند حزب جدیدی به نام «کدیما» را پی ریزی کنند تا بتوانند مسئله بحران قدرت را لااقل به طور موقت حل نمایند. ایهود المرت، نخست وزیر کنونی اسرائیل از اعضای همین حزب است و وادار شده است کابینه خود را با ائتلافی کمابیش ناهمگون تشکیل دهد. بحران اقتصادی در اسرائیل مدام ژرف تر می شود و بیکاری و فقر گسترش می یابد. بر اساس گزارشی که سالنامه ی لوموند منتشر نموده است تنها در بخش توریسم تعداد شاغلان از ۱۲۵ هزار نفر در سال ۲۰۰۰ به ۴۲ هزار نفر در سال ۲۰۰۲ تقلیل یافت. نزدیک به ۱۱ % جمعیت فعال اسرائیل در سال ۲۰۰۵ بیکار بودند و حقوق حداقل ۵ هزار شیکلی (برابر با ۸۶۰ یورو) کفاف تأمین حداقل زندگی کارگران و زحمتکشان را نمی‌دهد. بحران اقتصادی یک رشته اعتراضات اجتماعی و اعتصابات بی سابقه کارگران و حتا کارمندان بخش دولتی را در سال های اخیر موجب گشته است. البته دولت اسرائیل مانند هر دولت سرمایه داری دیگر با انتخاب راه حل های ارتجاعی در تلاش حل معضلات اقتصادی است که از جمله می توان به افزایش سن بازنشستگی از ۶۵ به ۶۷ سال برای مردان و از ۶۰ به ۶۴ سال برای زنان اشاره کرد. پرواضح است که ماهیت نظامی که حکومت اسرائیل دارد و حجم وسیعی از منابع مالی که این رژیم صرف تسلیح خود و سرکوب به ویژه فلسطینیان می کند مزید بر علت شده است و بر بحران اقتصادی دامن زده است. می توان در این زمینه به هزینه ی سرکوب انتفاضه دوم اشاره کرد. رژیم نژادپرست اسرائیل برای سرکوب این جنبش بیش از ۱۲ میلیارد دلار هزینه کرد.

البته نمی توان گفت که حملات کنونی حکومت اسرائیل به نوار غزه و لبنان تنها بدین خاطر است که این حکومت می خواهد بحران های اقتصادی و سیاسی خود را با دامن زدن به یک بحران دیگر، راه انداختن یک جنگ گسترده، حل و فصل کند. جنوب لبنان از دیرباز برای اسرائیل و بنیان‌گذاران صهیونیسم اهمیت داشته است. برای اشخاصی همچون هرتزل، بن گوریون، بن زوی و وایزمن صور و رودخانه لیطانی برای «دولت آینده یهودی» از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. وایزمن در نامه ای که در سال ۱۹۱۷ میلادی به نخست وزیر وقت بریتانیا، لوید جرج ارسال کرد از این منطقه‌ی لبنان یاد می‌کند.

اسرائیل به بهانه ی اسارت سربازانش جنگی را از اوایل تیرماه در غزه و اواسط همین ماه در لبنان دامن زده است. سردمداران اسرائیلی خود اعتراف کرده اند که پایان این جنگ مشخص نیست و می تواند ماه ها ادامه داشته باشد. ارتش اسرائیل در جنگ خود ده ها هزار کیلو بمب بر سر مردم بی‌دفاع و غیرنظامی فلسطین و لبنان فروپاشیده است. فلسطینیان و لبنانیان هیچ نفعی در این جنگ ندارند و جز مرگ و نیستی نصیبی نمی‌برند. اسرائیل همچنین ادعا می‌کند که این جنگ را با هدف نابودی نیروهای اسلامی آغاز کرده است. این نیز یک ادعای واهی‌ست، زیرا در فلسطین بدون اسرائیل یک نیروی ارتجاعی مانند حماس رشد نمی کرد و در جنوب لبنان پس از حملات ۱۹۸۲ اسرائیل بود که یک نیروی ارتجاعی دیگر به نام حزب الله سر برآورد. اسرائیل و حکومتش بدون جنگ نمی توانند به حیات خونبار خود ادامه دهند. تا هنگامی که نژادپرستی صهیونیستی حاکم است جنگ و خون ریزی و ویرانی هم در این منطقه از جهان خواهد بود.

از صفحه ۱

اجرای حکم سرمایه و چشم انداز گسترش خیزش های کارگری

در حاشیه تغییر قانون کار

انتشار علنی نیافته وچند وچون آن هنوز به طور کامل روشن نیست، اما از روی استدلال ها واصرار سرمایه داران ونمایندگان آنها برای تغییر قانون کار ونیز از روی سابقه ی این تلاش ها، به سادگی می توان به این مسئله پی برد که طبقه سرمایه دار عزم خود را جزم کرده است تا هرعاملی را که مانع یکه تازی خود و استثمار دلخواهانه کارگران می بیند، از سر راه بردارد. چه باحذف وتغییر بندها وقوانینی که آن را "دست و پا گیر" و "مانع تولید، سرمایه گذاری واشتغال" می نامد، چه با افزودن بندها و تصویب قوانین دیگر به سود خویش. این وظیفه هم اکنون بر عهده جهرمی وزیر کار احمدی نژاد و دولت وی قرارداده شده است. نشریه کار، حدود یک سال پیش و درهمان آغاز گزینش محمد جهرمی به عنوان وزیر کار، ضمن اشاره به رابطه تنگاتنگ و سابقه همکاری وی باشورای نگهبان، به این مسئله اشاره نمود که تعرض به حقوق کارگران از جمله از طریق دست کاری قانون کار به نفع سرمایه داران، یکی از برنامه های اصلی وزیر کار است. دولت احمدی نژاد و وزیر کار آن مصمم اند آنچه را که کارگران در طی یک پروسه ی طولانی مبارزه طبقاتی ولو در چار چوب نظام سرمایه داری به دست آورده اند که بخشا در قانون کارموجود نیز انعکاس یافته است، از کارگران بازپس بگیرند.

از یاد نبریم که رژیم جمهوری اسلامی تحت شرایط سیاسی وتوازن قوای معینی مجبور شد لایحه قانون کار فوق ارتجاعی توکلی وزیر کار خود در سال ۶۱ را پس بگیرد. سرمایه داران، کارفرمایان و رژیم اسلامی آنها در برابر جنبش اعتراضی کارگران در آن مقطع به عقب نشینی تن دادند وقانون کار فعلی را گرچه باسطح خواست ها وانتظارات کارگران فاصله داشت، به اجبار پذیرفتند. آنان مجبور شدند امتیازاتی به کارگران بدهند و آن را در قانون کار خود به رسمیت بشناسند. با این وجود آنان از همان لحظه ی تصویب قانون کار در مجمع تشخیص مصلحت نظام (سال ۶۸)، حکم تغییر و ابطال آن راصادر کردند و در صدد جبران عقب نشینی خود و بازپس گرفتن آن چیزی بر آمدند که کارگران به زور، پذیرش آن را بر سرمایه داران و رژیم آنها تحمیل کرده بودند. تعرض آشکار به حقوق کارگران که از همان دوره رفسنجانی آغاز شد، در تمام طول این ۱۶ سال ادامه داشته است.

سرمایه داران ونمایندگان آنها در دولت و مجلس ارتجاع می گویند "قانون کار فعلی دست کارفرمایان را بسته است" و با دست کاری قانون کار به پیشنهاد وزیر کار احمدی نژاد وتائید وتصویب مجلس، قرار است این مشکل کارفرمایان برطرف شود. حذف یا تغییر ماده ۲۷ قانون کار به نحوی که هرگونه محدودیتی جهت اخراج کارگران از میان برداشته شود، حذف یاتغییر ماده ۷ قانون کار که به معنی زیر سئوال بردن کار دائم وعمومیت دادن کار و قراردادهای موقت است، تنها دونمونه از مجموعه پیشنهاداتی است که قرار است دست کارفرمایان را در کشیدن شیره جان کارگران بیش از پیش بازتر کند!

رشد روز افزون وتعمیق بیش از پیش تضادها، دوطبقه اصلی جامعه را برجسته تر از هر زمان روی در روی هم قرار داده است. طبقه سرمایه دار بی نیاز به محمل های واسطه، تعرض مستقیم خود به حقوق کارگران را با صدای بلند اعلام کرده است. قانون کار فعلی گرچه یک قانون کار ارتجاعی است ودر کلیت خود حافظ منافع سرمایه داران است، اما سرمایه داران در مناسبات خود با کارگران نمی خواهند هیچ قید وبند ومحدودیتی داشته باشند، بلکه می خواهند تاحد ممکن مناسبات حقوقی ارتجاعی تر، سخت گیرانه تر و ستمگرانه تری را بر طبقه کارگر تحمیل کنند وحقوق اولیه کارگران را که همه روزه نقض و پایمال شده است ومی شود، تا آخرین قطره ی آن پایمال کنند.

درجمهوری اسلامی البته اتخاذ روش ها، صدور بخش نامه ها، تصویب قوانین به نفع سرمایه داران واعطای امتیازات گوناگون مالی وقانونی به آنها، نکته جدید و تازه ای نیست. اگر تعرضات پی در پی سرمایه داران به قانون کار برای ایجاد تغییراتی به سود خویش در تمام دوران پس از تصویب آن به دلیل مخالفت ومقاومت کارگران هنوز به نتیجه ای نرسیده است، در عوض اما در راستای خدمت هرچه بیشتر به سرمایه داران واعطای امتیاز به آنان، شیوه های رذیلانه تری برای بلا اثرساختن قانون کار در پیش گرفته شده است و آن طور که می دانیم دامنه شمول آن را در عمل بسیار بسیار محدود ساخته اند. سال ۷۸ مجلس ارتجاع کارگاه های کوچک با کمتر از ۵ کارگر را از شمول قانون کار خارج ساخت. برپایه همین مصوبه و به فاصله کوتاهی کلیه کارگران قالی باف نیز از شمول قانون کار خارج شدند. سپس با تصویب لایحه بازسازی و نوسازی صنایع دست کارفرما در اخراج کارگران بیش از پیش بازترشد.

بااجرای ماده ۱۹۱ قانون کار در سال ۸۱ که می گوید بنا به مصلحت می توان کارگاه های کمتر از ۱۰ کارگر را از شمول بعضی از مواد قانون کار خارج کرد، اکثریت عظیم کارگران ایران از شمول ۳۷ ماده قانون کار خارج شدند. این مصوبه بعد از روی کار آمدن احمدی نژاد دوباره تجدید شده است. اجرای این ماده وتمدید آن، در حکم تیرخلاصی بود بر شقیقه قانون کار! چرا که بر این پایه بیش از ۹۰ در صد کل کارگاه های کشور در عمل از شمول قانون کار خارج گردید.

هم اکنون نیز سوای تعرض به قانون کار، اقدامات دیگری درهمین راستا در دستور کار رژیم قرار گرفته است. چند روز پیش کانون عالی شوراهای اسلامی مشهد از تلاش وزارت کار برای تغییر قانون کار برای کارگاه های ۲۵ تا ۵۰ نفره خبر داد. رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی از تلاش رژیم برای خروج کارگاه های ۲۰ تا ۱۵۰ نفره از شمول قانون کار خبر داد وبالاخره روز هفده تیر، یک عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس، از کوشش این کمیسون برای بخشودگی یک دوم از سهم حق بیمه کارفرما خبر داد وگفت که این کمیسیون درخصوص کاهش ۷ در صد حق بیمه کارفرما(۱) به توافق رسیده است. جالب آن است که تعرضات پی در پی سرمایه داران و دولت آنها به زندگی و حقوق کارگران باوقاحت غیر قابل تصوری تحت عنوان اشتغال زائی و رفع بیکاری نیز توجیه می شود.

این درحالیست که معضل اشتغال پس از روی کار آمدن احمدی نژاد نه تنها کمترین بهبودی نیافته است بلکه بیش از گذشته به وخامت گرائیده است. بنا به آمار ارائه شده توسط خود وزیر کار سالانه یک میلیون نیروی کار جدید وارد بازار کار می شود. به عبارتی اگر رژیم بخواهد نرخ بیکاری را در حد کنونی- که بسیار بالاست- نگاه دارد، باید حداقل سالانه یک میلیون شغل ایجاد کند حال آن که از ایجاد یک چهارم این تعداد شغل هم عاجز بوده است. از دفتر دستک های وزیر کار احمدی نژاد در تهران و شهرستان ها به نام "دفتر توسعه و پایداری اشتغال" نیز جز حیف ومیل پول های بادآورده، معجزه دیگری دیده نشد و نه تنها شغلی ایجاد نشد بلکه اخراج ها و بیکارسازی ها باشدت بیشتری افزایش و ادامه یافته است.

باموضع گیری اخیر خامنه ای در زمینه ادامه وگسترش ابعاد خصوصی سازی ها و واگذاری شرکت های دولتی، این موضوع از هم اکنون روشن است که بر ابعاد اخراج ها و بیکارسازی کارگران به طور جهش وار وسرسام آوری افزوده خواهد شد.

بنابراین هیچکس موضوع اشتغال زائی و

درصفحه ۷

نگاهی به مبارزات توده ای در تیرماه

سندیکایی که می ماند و بر اراده ی کارگران استوار است

و گرفتن تعهدنامه محضری از آنان، خواستار بازگشت بی قید و شرط کارگران بر سر کار و جبران کلیه خسارات کارگران از جمله در دوره بازداشت در زندان اوین شده بود. در جریان اخذ تعهدنامه محضری از کارگران اخراجی، علی اکبر عیوضی عضو شورای اسلامی منطقه یک شرکت واحد ونماینده ی اعزامی رژیم به سازمان بین المللی کار که توسط این سازمان به دلیل نقش اش در سرکوب کارگران شرکت واحد پذیرفته نشده بود، نقش اصلی را برعهده داشت.

کارگران اخراجی شرکت واحد هم چنین روز ۱۸ تیر، تجمعی در مقابل اداره کار استان تهران برگزار کرده بودند که این تجمع نیز مانند تمامی تجمعات قبل از آن که از سوی کارگران اخراجی شرکت واحد برگزار شده بودند، از سوی مقامات دولتی بی جواب مانده بود. اما این بار و در جریان تجمع ۲۴ تیر نه تنها اعتراض کارگران اخراجی از سوی مقامات وزارت کار بی جواب ماند، بل که ۹ نفر از آنان و از جمله ۳ نماینده شان که جهت مذاکره به داخل وزارت کار رفته بودند، از سوی پلیس دستگیر شدند. این چندمین بار بود که در عرض ۷ ماه گذشته تعدادی از آنان دستگیر می شدند و آخرین بار آن، در جریان تجمع کارگران به مناسبت اول ماه مه بود.

اگرچه کارگران دستگیر شده پس از چند روز و با گذاشتن وثیقه از زندان آزاد شدند، اما این سوال باقی ماند که چرا رژیم این همه بر سرکوب کارگران شرکت واحد و سندیکای شان اصرار دارد. چرا منصور اسانلو کارگر شرکت واحد و رییس سندیکای مستقل شان باید ۷ ماه در زندان، آن هم در شرایطی بسیار سخت بماند و زندانبان همه ی تدابیر خود را برای درهم شکستن این کارگر به کار گیرد. به راستی چرا؟ چرا زندانبان حتا در بند عمومی نیز از آزار وی توسط عوامل مزدور خود در درون بند، دست بر نمی دارد و از آن لذت می برد؟ در درد و رنج یک کارگر چه لذتی برای زندانبان و دولت دست نشانده ی سرمایه داران وجود دارد؟ برای پاسخ به چرایی این سوال و اصرار رژیم بر سرکوب کارگران و در هم شکستن سندیکا و نماد آن منصور اسانلو، ابتدا باید کمی به عقب برگشت و دید سندیکای کارگران شرکت واحد بر چه خواسته هایی پای فشرده است.

خواسته های اولیه ی کارگران شرکت واحد و سندیکای مستقل شان بر دو محور اصلی استوار بود ۱ – به رسمیت شناساندن سندیکا به عنوان تشکل مستقل و حقیقی کارگران ۲– انعقاد پیمان دسته جمعی. در ابتدا به یاد بیاوریم که این خواسته ها چیز جدیدی در جنبش کارگری نیستند وکارگران جهان از قرن ها پیش و در جریان مبارزات خود این خواسته ها را مطرح کرده بودند و در بسیاری از کشورها بیش از یک قرن پیش به این خواسته ها رسیده اند. اما امروز در ایران به خاطر طرح این خواسته ها چنین وحشیانه سرکوب می شوند. به راستی اهمیت این خواسته ها در چیست؟

جمهوری اسلامی به عنوان نماینده سرمایه داران، به عنوان نماینده طبقه حاکم در صورتی که در عمل مجبور به پذیرش موجودیت تشکل مستقل کارگری شود، می داند که در ادامه با سیل وسیعی از تشکل های مستقل روبرو خواهد شد و با شکل گیری این تشکل های مستقل نقش شوراهای اسلامی به عنوان تشکلی که در واقع عامل دولت و سرمایه داران است و کوشش می کند که نقش ضربه گیر و در نهایت انحراف مبارزه کارگران را برعهده داشته باشد، از بین می رود. دوم این که با ایجاد تشکل های مستقل کارگری، اتحاد و همدلی درونی طبقه کارگر به صورت تصاعدی رشد کرده و عمق می یابد و این چیزی است که رژیم به شدت از آن هراس دارد. هراس از قدرت یابی طبقه کارگر و اتحاد کارگران، هراسی که برای او پایانی ندارد.

در هر ماه شاهد حجم وسیعی از اعتراضات کارگری هستیم، در همین ماه تیر شاهدیم که کارگران نازنخ در اعتراض به شرایط اسف بارخود جاده قزوین – تهران را می بندند و یا کارگران نساجی "ریسندگی خاور" با بستن جاده فومن – رشت و برپا کردن آتش به شرایط کار خود اعتراض می کنند. در بسیاری از کارخانجات شاهد اعتصاب کارگران به دلیل نقض حقوق شان هستیم. اما در هیچ کجا شاهد سرکوبی چنین وحشیانه، سازمان یافته و سیستماتیک که در مورد کارگران شرکت واحد به کار برده می شود، نیستیم و نمی بینیم و این به خاطر خواسته های مشخص کارگران شرکت واحد است.

ما دیدیم که در دوره ی خاتمی به رغم همه ی شعارهای دولت در مورد جامعه ی مدنی و نهادهای مدنی، هیچ تشکل مستقل کارگری نتوانست شکل بگیرد، اما در عوض انجمن صنفی روزنامه نگاران به راحتی تشکیل شد و حتا جلسات خود را در وزارت کار برگزار می کرد. این انجمن صنفی که افرادی چون ربیعی و مزروعی در آن فعال بودند، از این رو شکل گرفت و توانست از امکانات دولتی استفاده کند که دولت فکر می کرد می تواند از آن به عنوان بازویی برای پیش برد سیاست ها و چانه زنی های اش به ویژه با جناح مقابل استفاده کند، اما کارگران همواره با سدهایی غیرقابل نفوذ روبه رو می شدند.

با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد و کابینه اش که مملو از عناصر امنیتی و سپاهی است، سیاست حکومت بر این قرار گرفت که از سویی با تشدید فشار و سرکوب و ایجاد جو پلیسی و امنیتی در جامعه، مبارزات توده ای را به عقب رانده و به اصطلاح به خانه اول برگرداند و از سوی دیگر با تبلیغ شعارهای پوپولیستی و در صورت امکان استفاده از پول نفت جهت رفرم های اقتصادی موقعیت خود را تحکیم بخشد.

در مورد سیاست های اقتصادی رژیم و شعارهای پوپولیستی آن، نشریه کار در شماره های متعدد به بررسی آن پرداخت و نشان داد که رژیم حتا ناتوان از رفرم های اقتصادی کوتاه مدت است و در مورد سیاست سرکوب باید گفت که اگر چه رژیم توانست تا حدی از رشد تشکل های علنی کارگری جلوگیری کند، اما از بازگرداندن توده ها به خانه اول ناتوان بوده است. فراموش نکنیم که تشکل مستقل یکی از شعارهای کارگران در روز اول ماه مه بود. با گسترش تشکل های مستقل، نه تنها کارگران قدرت خود را به عنوان یک طبقه به نمایش گذارده و راه را برای رسیدن به خواسته های شان هموار می کنند، بل که در مسیر مبارزه برای تحقق خواسته های شان به تجارب ارزشمندی دست می یابند. تجاربی که باعث می شود کارگران به شناخت دقیق تر و روشن تری از مناسبات سرمایه داری و نقش دولت در حمایت از این مناسبات برسند.

ایجاد تشکل مستقل کارگری ضرورت مبرم جنبش کارگری در این مقطع است و از این روست که سندیکای کارگران شرکت واحد به نماد جنبش کارگری ایران تبدیل شده است. با گسترش تشکل های مستقل و بر کرسی نشاندن این حق در عمل، نه تنها قدرت رژیم در سرکوب اعتراضات کارگری وتشکلات شان کاهش می یابد، بل که باز پس گرفتن این حق برای سرمایه داران ودولت حامی شان به امری محال تبدیل خواهد گشت.

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

از صفحه ۸

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن

توده های مردم ایران به ویژه در دوران خمینی داشته واکنون می خواهد در خدمت چه کسانی نقش آفرینی کند.
توده های کارگر و زحمتکش ایران، پس از آن همه فجایعی که خمینی وطرفداران او وکل جمهوری اسلامی در ایران به بار آوردند، آموخته اند که دیگر نباید به ادعاها و وعده های افراد باور داشت. تجربه به ویژه پس از برملا شدن ماهیت رسوای "اصلاح طلبان" که اکبر گنجی هم یکی از سرکردگان آنها بود، به نسل جوانی که اکنون به لحاظ سیاسی بالغ شده است، آموخت که باید بر سینه تمام کسانی که به نحوی از انحاء با رژیم جمهوری اسلامی همکاری کردند، دست رد زد و نباید ذره ای به آنها اعتماد کرد.
اگر به تمام لشکر اپوزیسیون بورژوائی نظری بیافکنیم، می بینیم که لااقل ۹۰ درصد آنها همان جریاناتی هستند که در دوران رژیم شاه و یا جمهوری اسلامی ، خودشان در اختناق، سرکوب و اسارت توده های مردم ایران نقش داشته اند. بنا براین بدیهی است که توده های زحمتکش مردم به آنها اعتماد نکنند وادعاهای آزادی خواهانه وبشر دوستانه آنها را به باد تمسخر بگیرند. اینان که فاقد هرگونه پایگاهی در درون توده مردم اند ونمی توانند خود به یک آلترناتیو در برابر جمهوری اسلامی تبدیل شوند، تمام امید خودرا به دولت آمریکا بسته اند واین وظیفه را برعهده گرفته اند که به عنوان ابزاری در خدمت پیشبرد تاکتیک ها وسیاست های دولت آمریکا تلاش کنند.
اینان برای سرپوش گذاردن بر نقش کثیف خود در خدمت سیاست های امپریالیستی وستمگرانه دولت آمریکا، ادعا می کنند که به خاطر حصول مردم ایران به آزادی و نجات آنها از شر فجایع جمهوری اسلامی دست اتحاد به سوی آمریکا دراز کرده اند. اینان خود را فریب می دهند ونه توده مردم ایران را. چرا که اگر کسی نداند که امپریالیسم مترادف ارتجاع، ستمگری وبه بند کشیدن توده مردم است، اگر نداند که امپریالیسم آمریکا چه نقش "آزادیخواهانه" ای در ویتنام، در سازماندهی وبرپائی حکومت های نظامی سرکوبگر سراسر جهان ودر برپائی جنگ های کثیف ضد انسانی داشته است، لااقل می تواند آن را در عراق مشاهده کند.
اینان حقیقت راکتمان می کنند، تا نقش جنایتکارانه ای را که قرار است در آینده ایفا کنند، پوشیده دارند.
درک این حقیقت وقتی روشن می شود که شناخت دقیقی از ماهیت جمهوری اسلامی ودولت آمریکا واهداف ومقاصد آنها داشته باشیم.
دولت آمریکا همان گونه که در عراق نشان داد، تنها یک هدف را دنبال می کند وآن تامین منافع اقتصادی و سیاسی خود وپیشبرد سیاست اش در کل منطقه خاور میانه است. برای تحقق این هدف از تمام وسائل سرکوب و کشتار، اسارت و اختناق، جنگ ونابود سازی استفاده کرده و می کند. مهم نیست که یک کشور در نتیجه بمباران های مداوم به ویرانه ای تبدیل شود. مهم نیست که چنان جنگ داخلی نفرت انگیزی رخ دهد که روزانه صدها تن از مردم بی دفاع کشته شوند. مهم نیست که دهها و صدها هزار نفر از مردم به بند کشیده شوند و وحشیانه ترین شکنجه ها در مورد آنها به کار گرفته شود.مهم این است که به هر شکل ممکن منافع امپریالیسم آمریکا تامین گردد. اکنون پس از چند سال جنایات بی انتهای ارتش آمریکا درعراق، حتا ناآگاه ترین مردم نیز دریافته اند که ادعای بوش در مورد آزادی و رهائی مردم عراق از شر استبداد صدام جز یک دروغ بی شرمانه چیز دیگری نبود.
دولت آمریکا همان گونه که با رژیم صدام به خاطر منافع اقتصادی وسیاسی اش تضاد واختلاف داشت، باجمهوری اسلامی ایران نیز به نحوی دیگر همین تضادها واختلافات را دارد. بنابراین می کوشد باسازماندهی وبسیج اپوزیسیون بورژوائی، از آنها به عنوان ابزاری در خدمت تحقق تاکتیک ها وسیاست های خود در جریان منازعه باجمهوری اسلامی استفاده کند.
دولت آمریکا در لحظه کنونی از این جریانات صرفا به عنوان یک وسیله فشارسیاسی به جمهوری اسلامی استفاده می کند. اما مسئله به همین جا ختم نمی شود و اهداف دراز مدت تری رانیز دنبال می کند. روند تشدید تضادها و اختلافات میان دولت آمریکا وجمهوری اسلامی در طول چند سال گذشته به وضوح نشان می دهد که حتا اگر جمهوری اسلامی برسر مسئله هسته ای ناگزیر به عقب نشینی شود و طرفین به توافق وسازش با یک دیگر برسر این مسئله برسند، اختلافات مهم تر برسر نقشی که این دودولت می خواهند در خاور میانه داشته باشند، لااقل مادام که جناح کنونی حکومت اسلامی برسر کار است، باقی خواهد ماند. در آن صورت تضادها واختلافات این دو، بازهم تشدید خواهد شد و دولت آمریکا بر تلاش خود برای ایجاد تغییراتی در هرم سیاسی موجود در ایران، خواهد افزود. اما چگونه می خواهد و یا می تواند به این هدف دست یابد؟
یک نکته مسلم است. روند برکناری و یا تغییرات در جمهوری اسلامی به همان سادگی که مثلا در اروپای شرقی و یا در نمونه گرجستان انجام گرفت، نیست. این رژیم، تاواپسین لحظات عمر ننگین اش، باچنگ ودندان برای حفظ قدرت تلاش خواهد کرد.
پس آمریکا چگونه واز چه طریقی می تواند هدف خود را عملی سازد؟ اگر عجالتا فعل انفعالات غیر مترقبه تحولات درونی رژیم را کنار بگذاریم، شقی که در برابر دولت آمریکا ویا احتمالا مجموعه ای از قدرت های بزرگ جهانی قرار خواهد گرفت، توسل به قوه قهریه و جنگ خواهد بود. تفاوتی هم نمی کند که چه شکلی به خود خواهد گرفت، از طریق مداخله نظامی مستقیم و یا شیوه های پیچیده تر وغیر مستقیم نظیر سازماندهی نیروهای مسلح اپوزیسیون های بورژوائی وانجام حملات نظامی از طریق مناطق مرزی باپشتیبانی ارتش آمریکا. این شق، هر شکلی که به خود بگیرد، از همان آغاز به معنای برافروخته شدن یک جنگ داخلی ارتجاعی است که نتیجه آن برای توده های زحمتکش مردم ایران اگر بدتر از عراق امروز نباشد، بهتر از آن نیز قطعا نخواهد بود. در یک سوی این جنگ ارتجاعی جمهوری اسلامی خواهد بود ودر سوی دیگر آن دولت آمریکا واپوزیسیون بورژوائی. بنابراین یکی از وظائف آلترناتیوی که دولت آمریکا هم اکنون در حال شکل دادن به آن است، برافروختن یک جنگ داخلی ارتجاعی است ونه آنطور که ظاهرا ادعا می کنند، تلاش برای آزادی مردم ایران.
اما این آلترناتیو دست ساز دولت آمریکا، انجام همین وظیفه را در شرایط دیگر نیز بر عهده دارد.
این واقعیت به جای خود باقی است که اکثریت بسیار عظیم مردم ایران خواهان برانداختن جمهوری اسلامی هستند. زمینه های عینی انقلاب در ایران وجود دارد وهر لحظه ممکن است توده وسیع مردم به انقلاب روی آورند. اما این انقلاب درست آن چیزی است که جمهوری اسلامی، دولت آمریکا واپوزیسیون بورژوائی به یکسان از آن وحشت دارند. چرا که این انقلاب چیزی نیست مگر طغیان ستم دیدگان علیه ستم گران وافتادن ابتکار عمل به دست کارگران وزحمتکشان. پس بی دلیل نیست که تمام گروه های اپوزیسون بورژوائی، مدام توده های مردم را به روش مسالمت آمیز مبارزه با رژیم ستمگر جمهوری اسلامی دعوت می کنند وآنها را از برپائی انقلاب برحذر می دارند.
اما تاریخ نشان داده است که اوضاع همواره مطابق خواست وتمایلات مرتجعین پیش نخواهد رفت وممکن است، انقلاب تمام محاسبات مرتجعین را برهم بزند. یکی از

درصفحه ۷

خلاصه ای از اطلاعیه ها و بیانیه های سازمان

"کارگران شرکت واحد باید فورا آزاد شوند" عنوان اطلاعیه ای است که سازمان در تاریخ ۲۴ تیر ماه ۸۵ انتشار داد. در این اطلاعیه ضمن اشاره به تجمع کارگران شرکت واحد در برابر وزارت کار که در اعتراض به اخراج و بلاتکلیفی کارگران برپا شده بود، گفته شده است: "نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی طبق معمول به تجمع امروز کارگران حمله نموده و ۹ تن از آنان را دستگیر کردند."
اطلاعیه سپس با اشاره به بازداشت چند تن از کارگران شرکت واحد و اسارت چند ماهه منصور اسانلو رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران وحومه، می نویسد: "رژیم جمهوری اسلامی از بدو حیات خود تا امروز پاسخی به جز سرکوب و حبس و کشتار به مطالبات کارگری و از جمله تشکلات مستقل آنان نداده است. این رژیم همواره نشان داده است که هیچ نوع تشکل مستقل کارگری را تحمل نمی‌کند."
در ادامه ی اطلاعیه، یورش نیروهای انتظامی به تجمع کارگران شرکت واحد قویا محکوم شده است. اطلاعیه در پایان خواستار آزادی فوری و بی قید وشرط کلیه بازداشت شدگان، منصور اسانلو ودیگر فعالان جنبش کارگری که در زندان به سر می برند، شده است.

بی قاعده

نماینده کارفرمایان در هیات های حل اختلاف گفت: "اعتصاب، تجمع و راهپیمایی در محافل اجتماعی نتیجه نمی دهد و چنانچه کارگران در قالب این ابزارها دولت را وادار کنند که خواسته های آنان را برآورده کند از آن جا که این توافق از روی جبر بوده در اولین فرصت که دولت به قدرت برسد همه امتیازهایی را که از روی جبر و در شرایط اعتصاب و تجمع داده باز پس می گیرد."
این بیچاره نشریه کار هر چه می گفت بابا دولت و کارفرما نداره همه اش یکیه من بی قاعده نویس زیر بار نمی رفتم. اما خوب دم این نماینده کارفرمایان گرم که ما را روشن کرد و گرنه ما تو تاریکی خودمان می ماندیم و نمی فهمیدیم که این دولت چرا این قدر کارگرها رو تو زندان می کنه .

حسنی امام جمعه ارومیه از دولت خواست با صدور بخشنامه ای خانم ها را موظف به رعایت حجاب بعد از وقت اداری کند. در پی این درخواست دولت احمدی نژاد که قرار است زمینه حضور یکی را که بیش از ۱۰۰۰ سال است گم شده فراهم کند و جهت این زمینه سازی قول داده خواب علمای اسلام را تعبیرکند، به نیروهای انتظامی و سربازان گمنام و بی نام و نشان دستور داد که از این به بعد با استقرار در همه ی میادین، خیابان ها، کوچه ها، بقالی ها، ساندویچ فروشی ها، رستوران ها و خانه های مردم این بخشنامه را اجرا کنند. در این بخشنامه هم چنین به زنان اخطار شده که در صورت عدم رعایت حجاب در مکان های یاد شده با خطر زندان، شلاق و اخراج از محل کار روبرو هستند. در پایان این بخشنامه هم چنین به آمریکا و مزدوران داخلی اش هشدار داده شده که آن ها هرگز نمی توانند با نام حقوق بشر و حق انتخاب پوشش، زنان ایران (ببخشید عالم اسلام) را از فرهنگ و اعتقادات شان جدا کنند.

از صفحه ۴

اجرای حکم سرمایه و . . .

رفع بیکاری را که به این بهانه حقوق کارگران و قانون کار موردتعرض قرار می گیرد، باور نخواهد کرد. با اجرای سیاست های دولت و تعرض به قانون کار، از یک سو،ابعاد فشارهای اقتصادی و معیشتی بر روی کارگران به سرعت افزایش خواهد یافت. فقر و گرسنگی، فلاکت و تیره روزی و سایر مصائب اجتماعی موجود، ابعاد بس فاجعه بارتری به خود خواهد گرفت. و از سوی دیگر، روحیه اعتراضی ونارضایتی توده ای مرزهای کنونی را به سرعت پشت سر خواهد گذاشت. هیچ چشم انداز دیگری جز گسترش اعتراض ومبارزه علیه نظم موجود در برابر کارگران و زحمتکشان وجود نخواهد داشت و نبرد طبقاتی نیزبه مراحل حادتروعالی تری گذر خواهد نمود. خیابان، به یکی از صحنه های اصلی اعتراضات و خیزش های وسیع کارگری مبدل خواهد شد.
خطر یک چنین چشم اندازی، از هم اکنون برخی از دل سوزان رژیم را نیز به فکر واداشته و به وحشت افکنده است. محمد زارع فومنی مشاور عالی دبیر کل حزب همبستگی، ضمن اشاره به سیاست های غلط دولت در زمینه مسائل کارگری وعواقب اخراج کارگران هشدار گونه می گوید: "در شرایطی که کارگر اخراج می شود و توان تامین حداقل های زندگی اش را ندارد کمترین پیش بینی افزایش اعتراض های پنهانی وآمدن معترضین به خیابان هاست"!
گرچه سر و صدای تغییر قانون کار را موقتا خوابانده اند، اماوزیر کار احمدی نژاد "اصلاح" وتغییر قانون کار را یک "حکم قانونی" می داند. حکمی که "بر اساس برنامه سوم از طرف مجلس به دولت واگذار شد و سپس در برنامه چهارم باردیگر این خواسته از سوی مجلس به دولت واگذار شد" و اینک وی وهمپالگی هایش مسئولیت اجرای حکم را بر دوش گرفته اند. بنا به اظهارات احمد بزرگیان نماینده سبزوار در مجلس ارتجاع، پیشنهادات وزیر کار قرار است توسط یک کمیته چهار نفره مورد بررسی قرار گرفته و "بدون نیاز به مطرح شدن در صحن علنی مجلس توسط کمیسیون صنایع تصویب و برای تائید نهائی به شورای نگهبان ارائه شود." (ایلنا–۳۱ تیر ۸۵)
دولت اسلامی برای نجات رژیم جز تشدید فشار و تعرض بیشتر به سطح زندگی ومعیشت کارگران و زحمتکشان و اجرای حکم سرمایه داران راه دیگری ندارد. ولو آن که عواقب چنین تعرضی، موجودیت رژیم را در معرض خطر جدی قرار دهد.
بگذار سرمایه داران حکم خود را اجرا کنند، طوفانی که اما هنگام اجرای حکم و پس از آن برپا می شود، بساط صادرکنندگان حکم ومجریان آن را خواهد روفت. چرا که کارگران هم جز تشدید مبارزه و برچیدن نظم موجود راه دیگری ندارند.

از صفحه ۶

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن

وظائف آلترناتیوی که دولت آمریکا به آن شکل می دهد، این است که اگر چنین انقلابی رخ دهد، برای خفه کردن آن در نطفه، تلاش کند و ابتکار عمل را از دست توده های کارگر و زحمتکش در آورد و چنان چه موفق نشد، به وظیفه دیگر خود عمل نماید و یک جنگ داخلی را به توده های کارگر و زحمتکش تحمیل نماید.
بنابراین از هر جهت که به مسئله نگاه کنیم، روشن است که تمام افراد، گروه ها وجریاناتی که اکنون حول محور امپریالیسم آمریکا در حال متشکل شدن اند، اساسا وظیفه ای جز به راه انداختن یک جنگ داخلی ارتجاعی و کشتار توده های مردم نخواهند داشت. تفاوتی میان آنها و جمهوری اسلامی وجود ندارد وبه یکسان همه آنها دشمنان توده های کارگر و زحمتکش مردم ایران‌اند.

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن

دولت آمریکا بر سرعت اقدامات خود برای سازماندهی و بسیج نیروهای اپوزیسیون بورژوائی از هر گروه و دسته، سلطنت طلب، جمهوری خواه و "اکثریتی"، دو خردادی، مجاهد، ناسیونالیست های کرد، ترک، عرب، بلوچ وغیره افزوده است. در طول چندین ماه گذشته، ارگان ها ونهادهای امنیتی- نظامی و سیاسی دولت آمریکا جلسات ومذاکرات علنی و مخفی متعددی را با این جریانات سازماندهی کرده اند. اجلاس اخیر مقامات کاخ سفید با تعدادی از افراد وابسته به محافل اپوزیسیون بورژوائی، مرحله پیشرفته تری از تلاش دولت آمریکا برای شکل دهی به یک آلترناتیو سیاسی بالقوه است که بتواند به عنوان تابعی از تاکتیک ها و سیاست های دولت آمریکا، در شرایط ویژه به یک آلترناتیو بالفعل تبدیل شود. اما اقدامات دولت آمریکا برای شکل دادن به چنین آلترناتیوی، محدود به اپوزیسیون بورژوائی خارج از کشور و آن چه که علنی شده است، نیست. این آلترناتیو سازی به ویژه در ارتباط با جناح های داخلی رژیم و گروه های به اصطلاح لیبرال طرفدار آمریکا در داخل کشور، اشکال غیر مستقیم تر و پیچیده تری به خود گرفته است. ظاهرا ممکن است نتوان جایگاه برخی اپوزیسیون های قانونی و نیمه قانونی رژیم را در این آلترناتیو پیدا کرد، چرا که حضور علنی و محسوسی ندارند. اما در واقعیت امر، آنها از طریق حلقه های واسطه ای که در خارج از کشور دارند، جایگاه ویژه ای در این آلترناتیو سازی دولت آمریکا دارند و وظائف خود را انجام می دهند.

به نمونه اخیر آن، مورد اکبر گنجی نگاه کنیم. تنها یک آدم پرت و از همه جا بی خبر ممکن است تصور کند که وی بدون هرگونه سازماندهی و تشکیلات، در یک لحظه به فکرش خطور کرده است که به خاطر اهداف بشر دوستانه به خارج از کشور بیاید و فراخوان اعتصاب غذا برای آزادی چند زندانی سیاسی را بدهد. واقعیت امر این بود که هم اعطای جایزه به وی و نیز وظیفه او برای اعلام فراخوان اعتصاب غذا، توسط کسان دیگری سازماندهی و رهبری شده بود. این اکبر گنجی نبود که فراخوان اعتصاب غذا را صادر می کرد، بلکه دوستان وهم فکران وی در خارج از کشور امثال سازگارا، حقیقت جو و دیگر سران دوخردادی که پس از شکست پروژه "اصلاح طلبی" راه نجات خود وحکومت شان را در دخیل بستن به آمریکا یافته اند ونیز جمهوری خواهانی از همین قماش، تمام برنامه وی را سازماندهی کرده بودند. وی از آنجائی که مدتی به حبس محکوم شده و در زندان دست به اعتصاب غذا زده بود، وظیفه اش تنها این بود که فراخوان را اعلام کند. هدف سازماندهندگان این اعتصاب نیز نه مسئله آزادی زندانیان سیاسی، بلکه اجرای برنامه ای بود که تنها حلقه دیگری از زنجیره تلاش های این جریانات برای آلترناتیو سازی محسوب می شود. نقشی هم که اکبر گنجی در این میان ایفا خواهد نمود، چیزی فراتر از نقشی نیست که شیرین عبادی می بایستی با دریافت جایزه صلح نوبل ایفا نماید. چرا که اینان در واقع شخصیت های زودگذر نمایشنامه ای هستند که باید در یک لحظه تماشاگران را با روضه خوانی در مورد صلح و حقوق بشر سرگرم کنند وصحنه را برای بازیگران اصلی ماجرا که بعدا اجرا خواهد شد، ترک کنند. چون در پروژه آلترناتیو سازی واجرای استراتژی دولت آمریکا، اساسا نه بحثی از آزادی است و نه از صلح.

با این وجود در همین محدوده نیز اینان نتوانسته ونمی توانند نقشی ایفا کنند. گویا تر از هر چیز نتایج همین فراخوان اعتصاب غذاست. این فراخوان به رغم حمایت مستقیم وغیر مستقیم بورژوازی اپوزیسیون وتبلیغات رادیو و تلویزیون های فارسی زبان قدرت های جهانی، نتوانست حتا به اندازه یک ذره در میان توده های مردم ایران واکنش ایجاد نماید و پاسخ بگیرد. در خارج از کشور نیز به رغم تمام تلاش شان حتا نتوانستند چند هزار نفر رابسیج کنند.

خام اندیشی است که اگر کسی تصور کند، توده های میلیونی کارگر و زحمتکش مردم ایران نسبت به جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی و به بند کشیدن مخالفین توسط این رژیم، بی تفاوت اند و یا از ترس واکنشی نشان ندادند. امروز کمتر خانواده ای را در ایران می توان سراغ گرفت که یکی از اعضاء و بستگان آن گذرش به سیاهچال های قرون وسطائی حکومت اسلامی در ایران نیافتاده باشد واز این بابت کینه ونفرت عمیقی نسبت به رژیم نداشته باشد . همین مردم نیز به دفعات نشان داده اند که از هیچ جانفشانی وقهرمانی در مبارزه علیه رژیم های ستمگر حاکم فروگذار نکرده اند. آنها در صدها مورد با دست خالی با نیروهای سرتاپا مسلح رژیم درگیر شده اند.

پس، اگر نسبت به فراخوان اکبرگنجی واکنشی نشان نمی دهند، خوب می دانند که گنجی کیست، چه نقشی در سرکوب وکشتار

در صفحه ۶

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.
I. W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس سازمان فداییان (اقلیت)
۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما برروی اینترنت:
http://www.fadaian-minority.org

پست الکترونیک E-Mail:
info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):
۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR
Organization Of Fedaian (Minority)
No 482 july 2006